

شرق روزنامه

اتاق روشن

عکس‌های هنگامه گلستان و نیوشا توکلیان در موزه بریتانیا

افرا صفا

موزه بریتانیا با کمک مؤسسه «آرت‌فاند» مجموعه‌ای جدید از عکس‌های ۹ هنرمند عکاس خاورمیانه را خریداری کرده است. با این خریدهای جدید مسیر مجموعه آثار خاورمیانه موزه بریتانیا دگرگون شده و این نهاد در راه ثبت لحظه‌های مهم تاریخ و درگیرشدن با تاریخ معاصر و رویدادهای کنونی جهان کام برمی‌دارد. هنرمند سوری جابر العظمه (متولد ۱۹۷۳ میلادی) در مجموعه خود با عنوان «رستاخیز» از سوژه‌های عکاسی خود دعوت کرده است تا روی روزنامه دولتی سوریه «البعث» چیزی بنویسند و آن را برعکس جلوی دوربین نگه دارند. این عکس‌ها بخشی از نمایش رایگان موقت در گالری ۳۴ موزه هستند که نمایشگاه «زندگی در تاریخ» از آثار روی کاغذ هنرمندان معاصر عرب را تا ۲۲ اکتبر در خود جای خواهد داد. این کارها همراه با آثار دیگر پوستر، عکاسی، طراحی و پرینتی که موزه بریتانیا به‌تازگی خریداری کرده، نمایش داده شده‌اند. بسیاری از هنرمندان این نمایشگاه سوری‌اند و آثارشان پس از شورش و آغاز جنگ داخلی سوریه در ۲۰۱۱ آفریده شده است.

چهار هنرمند دیگر که آثارشان در این مجموعه است اهل شمال آفریقا هستند که از میان آنها لیدیا الرحمن (متولد ۱۹۹۲) الجزیره‌ای و لیلا العلوی (۱۹۸۲-۲۰۱۶) هنرمند فرانسوی-مراکشی روی مسئله مهاجرت متمرکز شده‌اند. الرحمن با استفاده از عکس‌های پولاروید از غارهایی تصویربرداری کرده است که مهاجران جوان الجزیره‌ای پیش از گذشتن از آب‌ها برای رسیدن به اروپا در آنجا پنهان می‌شوند. درعین حال لیلا العلوی عکاس خبرنکاری که در



هنگامه گلستان

بوریکنافاسو کشته شد، امید جوانان مهاجر تونسی را موضوع کار خود قرار داده و باس چهره‌های مهاجران سوری را در مرز لبنان به تصویر کشیده است. عکاس‌های تونسی نهال شامخ (متولد ۱۹۸۵) و هاله عمار (متولد ۱۹۶۹) به رویدادهای کشورشان پیش از بهار عربی ۲۰۱۱ پرداخته‌اند. شامخ به اعتراض‌های ۱۹۸۴ تونس موسم به «شورش نان» پرداخته که در آن درگیری‌ها، سوژه عکاسی او پرفسور فاضل ساسی کشته می‌شود. عمار نیز به بررسی شرایط زندان‌های تونس می‌پردازد.

عکس‌های هنرمند کرد-عراقی جمال پنجوانی با نام «صدام اینجاست» با طنزی تلخ نشان می‌دهد که سایه صدام سال‌ها پس از نابودی‌اش هنوز هم جامعه عراق را دنبال می‌کند.

دو هنرمند از ایران نیز در جمع این عکاسان هستند. هنگامه گلستان (متولد ۱۹۵۲) که به ثبت اعتراضات زنان در سال ۱۳۵۷ پرداخته و نیوشا توکلیان (متولد ۱۹۸۱) که کتاب عکسی بره‌اش آل‌بوم‌های خانوادگی ساخته که یادواره‌ای است از زندگی روزانه ایرانیان و برخوردهای واقعی در تهران و دست آخر کارهای امی کت (متولد ۱۹۵۹) است که خانه متروکه «هری سنت جان فیلیپی» معروف به «عبدالله فیلیپی» را نشان می‌دهد؛ یک مستشار بریتانیایی که مشاور نخستین پادشاه عربستان شد. آثار این هنرمند نقطه مقابل ۷۰۰ شیء تاریخی است که فیلیپی در سفراهیش گردآوری کرده بود و اکنون در اختیار موزه بریتانیاست.

کمک مالی سازمان آرت‌فاند برای خرید این آثار در راستای اقدامی است که در سال ۲۰۰۹ آغاز شد و در گذر آن مجموعه‌ای از عکس‌هایی از هنرمندان خاورمیانه‌ای در موزه بریتانیا و موزه ویکتوریا و البرت (V&A) گردآوری شد. بسیاری از آثار خریده‌شده در آن سال در نمایشگاه سال ۲۰۱۲ در موزه ویکتوریا و البرت با عنوان «نور از خاورمیانه» به نمایش درآمد. نسنه‌ای از این نمایشگاه با نام «راستگو با زندگی: عکاسی نوین خاورمیانه» به شهر بیرمنگام نیز برده شد.

هارتویک فیشر مدیر موزه بریتانیا از «آرت‌فاند» برای کمک مالی آن سازمان که به خرید این آثار انجамید، سپاسگزاری کرد و یادآور شد: «از راه خرید آثار معاصری مانند اینهاست که مجموعه موزه بریتانیا می‌تواند به راه خود در نشان‌دادن تاریخ جهان به آیندگان ادامه دهد».

استفان دنوچار مدیر سازمان آرت‌فاند نیز در این زمینه توضیح داد که هنرمندان بسیاری امروزه از مدیوم عکاسی برای برخورد با رویدادهای خاورمیانه استفاده می‌کنند: «تصمیم آرت‌فاند در سال ۲۰۰۹ برای تخصیص این منابع مالی به موزه بریتانیا و موزه ویکتوریا و البرت برای آسان‌کردن خرید این عکس‌ها اکنون باعث به‌وجودآمدن این مجموعه آثار شده است». او همچنین به هنرگردانان موزه بریتانیا برای آغاز و به‌فرجام‌رساندن این پروژه موفق و پیشرو تبریک گفت.



نیوشا توکلیان

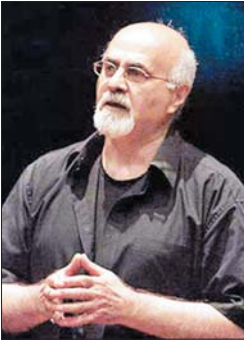
روزنه

جای خالی مادر محراب

گروه هنر: از ابتدای مرداد «جای خالی ما» در تالار محراب روی صحنه می‌رود. به گزارش روابطعمومی مؤسسه فرهنگی- هنری راهین، نمایش «جای خالی ما» به نویسندگی نفیسه بیدی و راحله قبادی و کارگردانی رضا راد، روی صحنه تالار محراب می‌رود. رضا راد، در رابطه با داستان این نمایش گفت: «جای خالی ما» حکایت آدم‌هایی است که در زندگی روزمره خود دچار چالش‌هایی شده‌اند که نتیجه فرازوفرودهای فرهنگی و اقتصادی در چند دهه اخیر است؛ روزگار افرادی با موقعیت‌ها و سوابق اقتصادی و اجتماعی درخشان که به‌واسطه تصمیم‌های ما، از جایگاه خود تنزل کرده و آسیب‌های آن متوجه همه شده است و نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آن گذشت. حسین میرزائیان، مسعود بهارلو، فریبا رسولی و صدف میرمحمدی ایفاگر نقش‌های این نمایش هستند. محسن صادقی نیز دستیار کارگردان در این نمایش است. راد با اشاره به اینکه اکنون روزهای پایانی تمرین نمایش را سپری می‌کنند، اظهار کرد: از ابتدای مردادماه نمایش «جای خالی ما» در سالن اصلی مجموعه محراب روی صحنه می‌رود و امیدوار هستیم بتوانیم نمایشی خوب را که برآمده از دغدغه‌های مردم است روی صحنه ببریم. نمایش «جای خالی ما» از یکم مرداد به تهیه‌کنندگی مؤسسه فرهنگی- هنری راهین در تالار محراب روی صحنه می‌رود.

آغاز اجرای اپرای خیام

گروه هنر: اپرای عروسکی خیام به نویسندگی، طراحی و کارگردانی بهروز غریب‌پور، سرپرست گروه تئاتر عروسکی آران، ۲۵ تیر در تالار فردوسی به صحنه رفت. به گزارش رسانه گروه اپرای عروسکی آران، اپرای عروسکی خیام به‌عنوان



هشتمین اثر از مکتب تئاتر عروسکی آران، ۲۵ تیر با صدای محمد معتمدی در نقش خیام به صحنه رفته است. در این اپرا، گوشه‌هایی از زندگی خیام و افکار او و همچنین تأثیری که روی مردم ایران و حتی جهان داشت، دیده خواهد شد. خیام با رباعیاتش در جهان سفر کرده و به همین دلیل در این کار موسیقی جایگاه ویژه

خود را دارد و خاص و غنی ساخته خواهد داشت. امیر بهزاد که در اپرای «سعدی» و پیش از آن اپرای «لیلی و مجنون»، به‌عنوان آهنگ‌ساز همکاری داشت، در این پروژه هم سومین همکاری را با گروه آران به‌عنوان آهنگ‌ساز اپرای «خیام» دارد. لازم به ذکر است اشعار ی از خیام به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و کردی خوانده می‌شود. گفتنی است امیر بهزاد، آهنگ‌ساز، فروشن بهزاد، به‌عنوان رهبر ارکستر، علی پاکدست، مریم اقبالی، علی ابوالخیران و قاسم رحمتی، دستیاران اپرای خیام هستند. با توجه به اتمام بلیت‌های دو هفته اول اجرا، روزهای جدید فروش از ۲۴ تیر، ساعت ۱۴ شروع شده است. علاقه‌مندان به تماشای

اپرای عروسکی خیام، می‌توانند از ۲۵ تیر هرشب ساعت ۱۹ به تالار فردوسی بنیاد رودکی مراجعه کرده و همچنین برای رزرو و تهیه بلیت به سایت تیوال مراجعه‌کنند.



عکس: شرق

به نظر خیلی چیزها که قرار است یا می‌خواهند جدی‌بودن خودشان را به رخ بکشند. به طرز متحکی در این تلاش نافرجام می‌مانند. اینکه هیچ چیز همیشگی و ماندنی نیست و زمان بی‌رحم‌تر از این حرف‌هاست و این وسط فقط باید خودم را حفظ کنم و ادامه دهم. حتی می‌توانم این نکته را نسبت به جزئیات زندگی شخصی خودم هم بگویم. یک جاهایی به نظم رسیدم درگیر ماجرای خیلی مهمی هستم، ولی کمی بعد جز خندیدن به آن موقعیت برایم چاره‌ای نمانده، سعی خودم را می‌کنم که این‌قدر آگاه به موقعیتم باشم که بیشتر وقت‌ها در لحظه این نکته را بفهمم و همان حوالی شروع کنم به خندیدن که البته این آگاهی احتیاج به زندگی‌کردن زیاد دارد. تجربه‌کردن، یادگرفتن و رودست‌نخوردن از زندگی و ماجراهایش.

در بیشتر این کارها بار تخیلی و تجربی‌دی اثر خیلی قوی است؛ اما این رنگ‌های انتزاعی مذاق مخاطب را به حس مطبوع یک نقاشی دلنشین رهنمون نمی‌کند. برای شخص من با وجود طنزی که از آن برداشت می‌کنم، جاهایی هراسناک و حتی خشن می‌شود. همه آن صورت‌های دفرمه و به‌هم‌ریخته و ترکیب‌بندی تصویر با وجود رنگ‌های شاد شرایط و همناکی می‌سازد. این هراس و اضطراب از کجا می‌آید که از دل آب و رنگ‌ها بیرون می‌زند؟ حالا که یاد آنها می‌افتی با به آثار فکر می‌کنی، وقت کارکردن اغلب‌شان دنیا را تیره و سیاه می‌دیدید؟

موقع انجام هر کدام از کارها در حال گذراندن تجربه‌ای بودم که در رنگ‌ها و فرما حرکت کرده است. برداشتی که از آن صحبت می‌کنی الان برای خودم جالب است. احتیاج به زمان دارم تا اینها را ارزیابی کنم ولی اصولا خیلی تجربه دلنشین در برخورد با اثر هنری را نمی‌فهمم. هنر در ذات خودش خشن است، بیشتر وقت‌ها.

یک سری از کارها با وجود رنگ و خصیصه‌های کارتنوی و آبرونیکی‌ای که دارند، باز هم می‌توانند اضطراب را به رخ مخاطب بکشانند.

تنها نکته‌ای که به ذهنم می‌رسد این است که من تا‌به‌حال هیچ‌وقت انتزاعی کار نکرده بودم. ولی بسیاری از طرح‌های فعلی با یک پایه و اساس تجربی‌دی آغاز شدند. به این شکل که یک لکه را بر کاغذ می‌گذاشتم و تکه‌تکه مشغول پرکردن حجم‌ها می‌شدم. بدون اینکه واقعا آگاه باشم چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است، رنگ‌ها را هم کاملاً ناخودکاه انتخاب می‌کردم. طوری که متعجب می‌شدم از خودم. آن هم منی که پیش از این فیکوراتیو محض کار کرده بودم. بعضی از این کارها را اگر قبلا می‌دیدم باور نمی‌کردم کار من است! می‌گویند هرگز نگو هرگز، راست هم می‌گویند. روزی در مصاحبه‌ای گفته بودم انتزاعی نمی‌توانم کار کنم و به کشیدن طبیعت و برگ و گل هم علاقه‌ای ندارم. منتها همه این اتفاقات در این طراحی‌ها افتاد! ولی خیلی ناخودگاه.

این گسسته‌شدن در اعضای پیکره انسانی و ترکیب و پیوند آنها با گیاهان و حیوانات و بدل‌شدن به موجودی جدید که به اصرار عجیب‌الخلقه هم به تصویر کشیده می‌شود ترسناک است. من این اصرار را به خوبی در اثر تشخیص می‌دهم. شما می‌گویند ناخودکاه است؟

هرگز اصراری در کار نبوده است. از اصرار مظاهرانه اصلا خوشم نمی‌آید؛ به‌ویژه نسوی کار. تنها جایی که اصرار را می‌فهمم در روند کارکردن است. همه کارها در حین روندی از پیش تعیین‌نشده به‌وجود آمده‌اند. اتفاقی که افتاده این است که تکه‌ای از زندگی دارد از فیلتر من می‌گذرد و به اثر هنری‌ای که می‌بینید ترجمه می‌شود.

این حلول جسم انسانی شقه‌شقه شده و رفتن به‌سوی گیاه و درختان عجیب و غریب چگونه است؟ چون هیچ وقت گیاه و درخت و طبیعت در کارهایت دیده نشده است؟

بله، درخت و گیاه نداشته‌ام. ولی در همین مدت چند سفر رفته‌ام. مثلا تعدادی از کارها را در یک روستا کشیده‌ام. دهکده‌ای در اطراف بم که هنگام زلزله آسیب زیادی دیده بود و دیوارهای تخریب‌شده کاهگلی‌اش سوراخ‌هایی داشتند. من چند اثر را با الهام از آن سوراخ‌ها خلق کردم. بعد چشمی را داخلشان جا دادم. انگار چشمی از درون حفره‌ها به بیرون خیره شده است. به گذشته، آینده، یا شاید هم ناخودکاه. خودم هم دقیقا نمی‌دانم چه اتفاقی در خیلی از کارها افتاده و توضیح دادنش هم بیهوده به نظر می‌رسد.

کارهایت خیلی جاها در ترکیب‌بندی کلی شبیه به خواب هستند و خیلی راحت می‌شود از یک منظر روان‌کاوانه به این طرح‌ها نگاه کرد. در واقع فرم این کارها خیلی غیرفیزیکی و ذهنی شده است؛ طوری که خوانش روان‌کاوانه یکی از بهترین تفسیرها برای این کارها به حساب می‌آید.

دقیقا همین‌طور که گفتم ذات این کارها و خلقتشان مبنی بر جراحی روان خودم بوده است. پس چرا که نه؟ به نظرم ماده خام مناسبی برای تفساسیر روان‌کاوانه است. به نظر من با این کارها خودم را روان‌کاوی کرده‌ام. پیشنهادی که برای مخاطب دارم هم همین است. فرار نکردن از خود، روبه‌روشدن با خودی که قرار است تا روز آخر زندگی همراهی‌مان کند. داشتن شجاعت روبه‌روشدن با خود. هر چقدر هم که ترساک و سخت به نظر برسد، لازمه عمیق زندگی‌کردن و شناخت عمیق‌تر پیداکردن از خود است.

از کنار اینها که به‌نظم تاکید زیادی هم روی مسئله زن‌بودن و زنانگی در کارهایت داری؟

من با این ماجرا خیلی ناخودکاه برخورد می‌کنم. نقش‌غریزه در کارهای من خیلی قوی است. یعنی آن چیزی که در لحظه من را با خود درگیر کرده و این درگیری ادامه پیدا می‌کند، تا وارد کارم می‌شود. پس هر چیزی در کارم آمده یک جذابیتی ایجاد کرده که توانسته وارد شود. منتها توضیح‌علائش واقعا دشوار است. اجباری بوده که ایجاد شده و توانسته وارد کار شود، همین!

کارهای قبلی‌ات خیلی ایژکتیو و عینی‌تر بودند و آثار حاضر درونی‌تر و روانی‌تر به‌نظر می‌رسند. یعنی به تجسم تخیل و ناخودکاه ربط پیدا می‌کنند. طوری‌که مخاطب خواهی‌نخواهی به‌سوی تحلیل‌ها و برداشت‌های روان‌کاوانه سوق پیدا می‌کند.

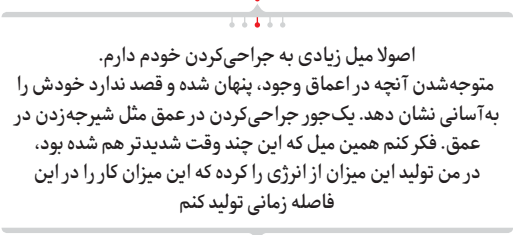
کاملا موافقم. البته ذات طراحی هم در این ماجرا دخیل است. اینکه سریع اتفاق می‌افتد. نسبت به سایر مدیوم‌ها، شما آنچه را که حس می‌کنید با دست‌کاری و تسلط کمتری خلق می‌کنید که این تسلط حالتی نسبی دارد. برای طراحی باید روی لحظه مسلط باشی و درعین‌حال به‌شدت رها باشی. نقاشی این‌طور نیست. آنجا تسلط هنرمند بر ناخودکاهش بیشتر است. ولی در طراحی ناخودکاه غلبه افزون‌تری پیدا می‌کند. خیلی بیشتر به زندگی نزدیک می‌شود. طرز زندگی‌کردنی که مورد علاقه من است، خیلی غریزی، خیلی رها بدون زیادی فکر کردن و در لحظه حال زیستن.

کارهایت گاهی آن‌چنان شخصی می‌شوند که انگار فقط مختص سمیرا اسکندرفر هستند. حتی در سلف‌پرتره‌هایت و همچنین استفاده از اعضای بدن در تابلوها نظیر صورت و دست‌ها و چشم‌ها. فکر نمی‌کنی این موضوع باعث بسته و خصوصی‌ترشدن روند توجه به کارهایت می‌شود؟ به بیان خودت در ذهنت با مشغولاتی طرف بوده‌ای که آنها را روی کاغذ انتقال دادی تا بفهمی اصلا چه هستند. اهمیتی نمی‌دهی که مخاطب چقدر با اینها ارتباط برقرار می‌کند؟ صرفا در پی جداکردن خویشتن از بند فکرهایت هستی یا به مخاطب هم توجه داری؟

البته که مخاطب برایم اهمیت دارد وگرنه من الان اینجا نبودم و آثارم را در کشو می‌گذاشتم. جواب سؤال شما دو لایه جدا از هم دارد. هنگام خلق شاید خیلی کم به مخاطب فکر کنم، چون دغدغه‌داشتن در باب نظر مخاطب وظیفه آر‌تیس‌ت نیست. اما در نهایت به‌طور حتم میل شدیدی به ارتباط برقرارکردن با مخاطب در وجودم هست. به نظرم فلسفه کار هنری‌کردن همین است. درعین‌حال فکر می‌کنم هرچقدر کار شخصی‌تر می‌شود، احتمال بیشتری برای ارتباط برقرارکردن با مخاطب پیدا می‌کند. شاید دامنه مخاطب کوچک‌تر شود ولی کیفیت ارتباط با همان جمع کوچک‌تر قوی‌تر می‌شود.

با توجه به چند نمایشگاه گذشته‌ات، آن نگاه و ماسکی را که برابر آدم‌ها قرار داشت، در کارهای فعلی هم می‌بینیم. یعنی ماسک را اینجا به‌صورت دفرمه‌شدن اعضای بدن مشاهده می‌کنیم. انگار آنها با کارها از چیزی فرار می‌کنند که خیلی مغشوش و پرمخاطره هست؟

اتفاق در آن آثار دقیقا به آن چیزی که پشت نقاب قرار دارد، پرداخته‌ام. ادعا نمی‌کنم این نمایشگاه استیمنتی درباره من است ولی درباره چیزی که گفتی، تماشاکردن، تماشاشدن، در اختیار گذاشتن، گرفتن، همگی مفاهیمی نسبی هستند. چند روز پیش به‌شوخی به دوستی‌ای گفتم که «صمیمی نشو» کمی ناراحت شد و همین باعث شد که من مفهوم این جمله فکر کنم. به نظر رسید که همه ما بدون به‌کاربردن واضح این جمله، با رفتارمان در حال اعلام این جمله هستیم و جای



اصولا میل زیادی به جراحی‌کردن خودم دارم.

متوجه‌شدن آنچه در اعماق وجود، پنهان شده و قصد ندارد خودش را به‌آسانی نشان دهد. یک‌جور جراحی‌کردن در عمق مثل شیرجه‌زدن در عمق. فکر کنم همین میل که این چند وقت شدیدتر هم شده بود، در من تولید این میزان از انرژی را کرده که این میزان کار را در این فاصله زمانی تولید کنم

این «صمیمی نشو» بستگی به ماهیت، شکل و فاصله رابطه ما با آدم‌ها دارد. ما همیشه خودمان را در مرکز قرار می‌دهیم، دایره‌هایی را اطرافمان می‌کشیم و آدم‌ها را لابه‌لای این مرزها جا می‌دهیم. بعضی‌ها نزدیک‌تر، بعضی‌ها دورتر و بعضی خیلی دورتر. با این چیدمان به تناسب اجازه رفتارهای مختلفی را صادر می‌کنیم ولی وقتی احساس می‌کنیم به مرزهایمان، ورودی بی‌اجازه انجام شده، انگار رنگ خطری توی سرمان به صدا درمی‌آید «صمیمی نشو». راستش از آنجایی که هنر مهم‌ترین چیزی است که با آن سروکار دارم و ساختار دیگری هم گفته‌ام «همه چیز در زندگی می‌تواند رنگ‌بوی ابتذال به خود بگیرد، جز هنر» تنها جایی است که با تمام وجودم حاضر خودم را در اختیار چیزی خارج از خودم قرار دهم. جایی که هیچ‌وقت جمله «صمیمی نشو» به ذهنم خطور نمی‌کند، جایی که تنها خواسته‌ام از خودم صمیمی‌ترشدن بیشتر و بیشتر است.

علاقه زیادی به تجربه‌کردن داری و سعی می‌کنی هم قواعد را بشکنی و هم می‌خواهی حرفه‌ای باقی بمانی.

بیشتر وقت‌ها قصد به چالش کشیدن است، اول خودم و بعد دیگر چیزها. می‌خواهم بگویم حرفه‌ای بودن وابسته به خیلی از چیزها نیست؛ به‌ویژه مسائلی که از بیرون دیکته می‌شود. حرفم این است که خود کار اهمیت بیشتری دارد. هم می‌خواهم برنم زنم زیر و هم اینکه قصد دارم اثری حرفه‌ای به‌وجود بیاورم. البته این روند درباره تمام دوران فعالیتم صدق می‌کند. دوست ندارم در قاعده و قانون و چارچوب خاصی بکنجم. دلم می‌خواهد ساختارها را بشکنم و ساختار جدیدی به‌وجود بیاورم. یک‌طورهایی هم به همان حسی برمی‌گردد که نسبت به ملال و ملال‌انگیزبودن بعضی مناسبات دارم.

شاید به‌همین جهت ته کارهایت یک ریش‌خند دیده می‌شود. حتی مخاطب با دیدن آن آثار تیره و آه‌نواک، باز حس دست‌انداختن و خندیدن به شرایط را احساس می‌کند.

تو می‌گویی ریش‌خند، من می‌گویم طنز سیاه. این برخورد را احتمالا در خیلی از دوره‌های کاری من می‌شود دنبال کرد، اینکه هیچ چیز آن قدرها جدی نیست.

رسول رخشا: سمیرا اسکندرفر این روزها در گالری طراحان آزاد نمایشگاهی از ۱۵۰ اثر طراحی‌اش با عنوان «چی تو سرته» برپا کرده است. با او درباره ایده و چگونگی شکل‌گیری این نمایشگاه گفت‌وگو کردیم.

اگر اشتباه نکنم این بیستمین نمایشگاه انفرادی شماست.

در واقع بیست‌ویکمین نمایشگاه می‌شود. شاید کمی مسخره به نظر برسد، ولی قضیه این است که من اعداد را خیلی دوست دارم، برایم چشم‌انداز درست می‌کند. کلا عادت دارم برنامه‌ریزی‌هایم را با عدد جلو ببرم. مثلا وقتی قرار است ۲۰ کار تولید کنم، از یک تا ۲۰ را روی کاغذ می‌نویسم و هرکاری را که انجام می‌دهم جلوش تیک می‌زنم. این کار به من انرژی روانی و حسی برای ادامه‌دادن می‌دهد و راستش از بچگی همین‌طور بودم.

پس گفت‌وگو را با اعداد شروع کنیم و از اینجا که چرا با این تعداد زیاد کار روبه‌رو هستیم؟ ۱۵۰ کار واقعا تعداد زیادی است.

از سال گذشته بعد از آنکه نمایشگاه «وات فیلم» را برگزار کردم، ناخودکاه به سمت طراحی متمایل شدم. کم‌کم به جایی رسیدیم که متوجه شدم دارم مجموعه تولید می‌کنم. از طرفی بنا بود یک نمایشگاه جمعی در همین زمان در گالری طراحان آزاد داشته باشیم. اما دیدم تعداد کارها آن‌قدر زیاد است که می‌توانم به‌طور انفرادی آنها را به نمایش بگذارم. تعداد کارها زیاد است و کاملا با این موضوع موافقم. همیشه به من گفته‌اند زیادی پرکاری، ولی فکر کنم این بار دیگر شورش را درآورده‌ام. راستش اصولا میل زیادی به جراحی‌کردن خودم دارم. متوجه‌شدن آنچه در اعماق وجود، پنهان شده و قصد ندارد خودش را به‌آسانی نشان دهد. یک‌جور جراحی‌کردن در عمق مثل شیرجه‌زدن در عمق. فکر کنم همین میل که این چند وقت شدیدتر هم شده بود، در من تولید این میزان از انرژی را کرده که این میزان کار را در این فاصله زمانی تولید کنم.

از اول به شکل یک پروژه در ذهنت به وجود آمد‌ند یا اتفاقی به اینجا رسیدی؟

توضیحش این است که قصد انجام کاری را داشتم، نه خیلی غول‌آسا و بزرگ، ولی به‌هرحال انجام یک کار! پرکردن زمان‌های خالی با آنچه به نظرم ارزشمند است، در واقع کاری که همیشه سعی کردم انجام بدهم، ولی این‌بار فوران انرژی را درونم احساس می‌کردم که سبب بالا رفتن تعداد کارهایم شد. کردم به طراحی روی مقوای گلاسه با مازیک. ابزار سهل‌الوصولی که از بچگی علاقه‌ای فراوان به آن داشتم.

بنابراین می‌شود به شکل دوران‌گذار تعریفش کرد. یک برهه خاص بین استراحت و بلا‌تکلیفی.

دقیقا. قرار بود دوره‌گذار باشد، ولی از نظر خودم تبدیل به یک پروژه کامل شد.

اولی در حد اتود و اسکیز بودند؟
اتود که نه. من همیشه این عادت را داشتم‌ام که بین پروژه‌هایم کارهای کوچک‌تر انجام دهم. چند سال پیش نمایشگاهی برپا کردم با عنوان «کمپوت لحظه‌ها» که شباهت زیادی به نمایشگاه فعلی داشت. به این صورت که طراحی‌های پنج، شش‌ساله لابه‌لای نمایشگاه‌های انفرادی‌ام را گردآوری کردم و آنها را یکجا در نمایشگاهی عرضه کردم. این‌بار درست نمی‌دانم به چه دلیل فوران انرژی را درونم احساس می‌کردم که سبب بالا رفتن تعداد کارهایم شد. موضوعی که خودم را هم متعجب کرد. کلا این اواخر همه من را مازیک به‌دست و در حال طراحی روی مقوا می‌دیدند.

سرعت خلق کارها بالا بود؟
بله، اساسا سرعت کارکردنم بالاست.

همه طراحی‌های این مجموعه‌ات با مازیک‌های رنگی روی کاغذهای گلاس A۳ و A۴ است، درست می‌گویم؟

بله، همین‌طور است. ولی هر کدام برایم داستانی دارند. به این معنی که با تماشای کارها می‌دانم در هفت، هشت ماه گذشته در هر مورد چه اتفاقاتی در زندگی و ناخودکاهم افتاده که کارهایی با این شکل و شمایل متولد شدند. سرچشمه‌اش از آنجا بود که تلاش کردم بدون فکر درباره مفهوم کاری که مشغول آن هستم، فقط تولید کنم، ولی حالا که به طرح‌ها نگاه می‌کنم به‌خوبی می‌بینم که حس‌وحال و تجربه‌های آن دوره را خود را به کارها باز کرده‌اند.

کارها برای من به نوعی خاطره‌نگاری هشت ماه گذشته هستند.

پس سعی کرده بودی مشغولیات ذهنی‌ات را به تصویر درآوری.

کاملا همین‌طور است. خیلی هم ناخودکاه این اتفاق افتاده. من ایدا به اینکه به چه فکر می‌کنم، فکر نکردم! صرفا به دستم اجازه دادم آنچه حس می‌کنم را بر مقوا ترسیم کند. فکر می‌کنم بد نباشد اینجا چیزی را اضافه کنم، چندین ساه قبل کتاب فوق‌العاده‌ای را خواندم به نام فلسفه ملال. این کتاب برای من مثل یک کشف بزرگ بود. نویسنده این کتاب را نوشته بود چون چند وقت قبل دوستش به خاطر ملال بیش از حد مرده بود. ملال را از زوایای زیادی بررسی کرده. برایم ترسناک بود فهمیدن اینکه خیلی از کارهایی که در زندگی انجام داده‌ام، برای فرار از ملال بوده است. همه آدم‌ها در برخورد با ملال عکس‌العمل نشان می‌دهند. بعضی‌ها خیلی بیشتر می‌توانند ملال و روزمرگی را تاب بیاورند و چیزی که درباره خود متوجه شدم این بود که میزان کمی از ملال هم می‌تواند من را به عکس‌العمل وادار. اینکه هیچ‌وقت هیچ‌جا مدت زیادی نماندم، حتی در کارم هم همین‌طور است. تنوع و حجم کارهایی که در این سال‌ها انجام داده‌ام ناشی از همین ویژگی من ست.

در کارهای سابقت باز هم رد پای خودت به‌عنوان سمیرا اسکندرفر و نه آر‌تیس‌ت دیده می‌شد. در این نمایشگاه می‌شود گفت شکل دیگری از خودپتانکری را دنبال کرده‌ای اما خیلی انتزاعی‌تر.

دقیقا.